

«واندرین چیزهاست که به گفتار، خواننده را بزرگ می‌آید و هرکسی دارند تا ازو فایده گیرند. و چیزها اندرین نامه بیابند که سهمگین نماید و این نیکوست چون مغز آن بدانی و ترا درست گردد و دلپذیر آید: چون کشته شدن جمشید به دست برادرش و چون همان سنگ کجا آفریدون به پای باز داشت و چون ماران که از دوش ضحاک برآمدند، این همه درست آید به نزدیک دانایان و بخردان به معنی، و آن که دشمن دانش بود، این رازش تگرداند.»^۲

در این مقدمه، نکته‌ی نهفته آن است که در دورزمان هم بوده‌اند کسانی که نه چون عامه به عین ماجراها در داستان‌های اساطیری باور داشتند و نه چون مدعیان دانش و فهم اسطوره‌های ملی را با خرافات یکی پنداشته‌اند.

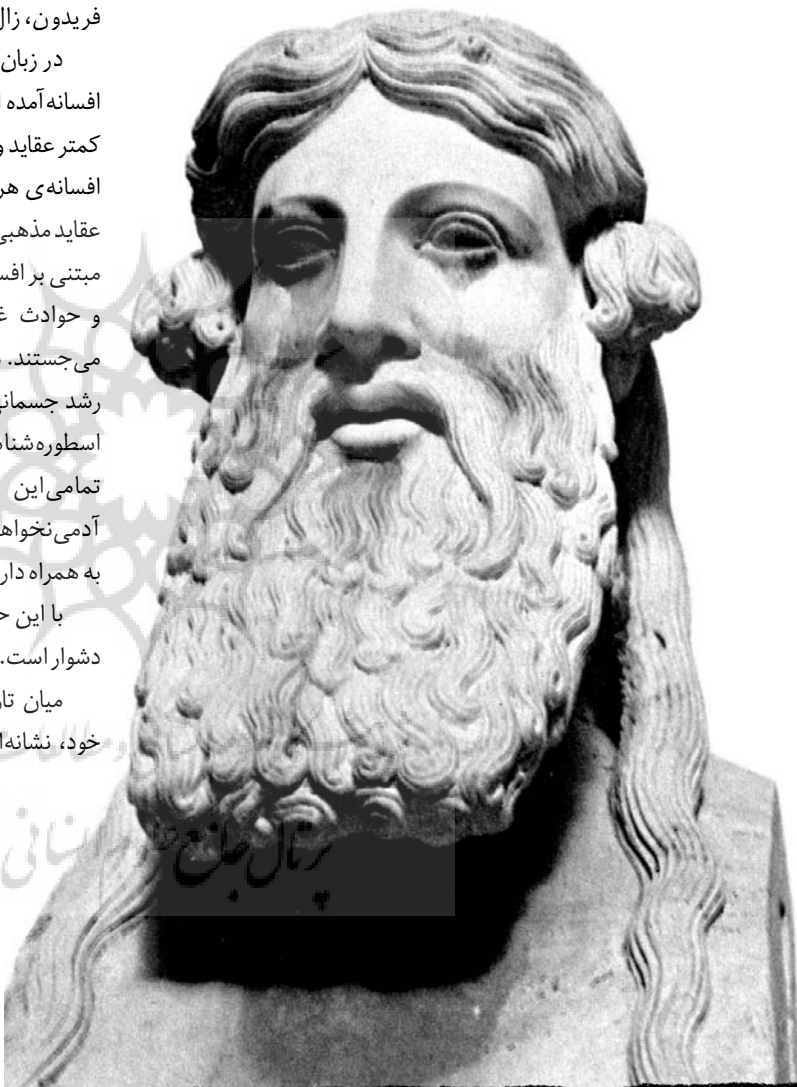
بسیاری از ساخت‌های بنیادی و روینایی دوره‌های تمدن کهن ما را روشن کند.

در اسطوره‌های ایرانی، تقریباً نطفه‌ی تمامی قهرمانان به شکلی خاص منعقد گردیده و یا تولد و پرورش یافته‌اند. فریدون، زال، رستم، سهراب و...

در زبان یونانیان قدیم، کلمه‌ی «میت» در معنای قصه و افسانه آمده است، افسانه‌هایی که بیشتر جنبه‌ی قصه داشته و کمتر عقاید و باورهای مذهبی به آن راه می‌یافته است، از جمله افسانه‌ی هرکول و رفتن قوم «آرگنوت» در پی پشم زرین. اما عقاید مذهبی قدیم نیز در افسانه گنجانده می‌شد. مذاهب قدیم مبتنی بر افسانه‌هایی بودند که در آنها از خدایان و نیمه خدایان و حوادث غیر واقعی در اثبات حقانیت مذهب خود سود می‌جستند. به ویژه رستم که تولدی کاملاً غیر طبیعی داشت با رشد جسمانی کاملاً متمایز، این همانی است که در اصطلاح اسطوره‌شناسان «کهن الگویی» نام گرفته است. بی‌شک تمامی این گونه داستان‌ها ساخته و پرداخته‌ی ذهن آدمی نخواهد بود و جنبه‌هایی از بار عاطفی، اجتماعی، تاریخی به همراه دارد.

با این حال تعیین میزان تطبیق آن با وقایع تاریخی بسیار دشوار است. دکتر سرکاراتی در این باب می‌آورد:

میان تاریخ و اسطوره، مرز مشخصی وجود ندارد و این خود، نشانه‌ای از دو پارگی جان آدمی است که از دیرباز میان



در زبان یونانیان
قدیم، کلمه‌ی «میت»
در معنای قصه و
افسانه آمده است،

افسانه‌هایی که بیشتر جنبه‌ی
قصه داشته و کمتر عقاید و
باورهای مذهبی به آن راه
می‌یافته است

فردوسی در شاهنامه می‌آورد:

تو این را دروغ و فسانه میدان

به یک‌سان روش در زمانه میدان

از آن هر چه اندر خورد با خرد

دگر برره رمز و معنی برد

از سخن فردوسی می‌توان دریافت که اسطوره‌های ایرانی می‌تواند

اسطوره، سندی از روزگان گذشته

علی سلطانی



تخیلی‌اش و باورهای مردم چین و آنچه از قوم یا جوج و مأجوج آمده است درهم می‌آمیزد و به شکل واقعیتی تاریخی در داستان اسکندر جای می‌گیرد. در نتیجه اسکندر در هاله‌ای از افسانه‌ها پوشانیده و به شخصیتی اسطوره‌ای تبدیل می‌شود. در حمزه‌نامه نیز، سخن ابتدا بر سر حمزه بن آذرک شاری^۱ یکی از قهرمانان خوارج سیستان است که در طی سال‌ها با داستان‌های مبارزات حمزه بن عبدالمطلب، درمی‌آمیزد و به تدریج از شخصیت واقعی داستان فاصله می‌گیرد.

اسطوره را داستانی به ظاهر تخیلی و غیرواقعی دانسته‌اند که اگر رمزهای آن گشوده شود، جهانی از حقایق را نمودار خواهد ساخت. داستان‌های اساطیری را عمدتاً خرافات و ساخته‌ی عوام دانسته‌اند. مولانا می‌گوید:

چون کتاب الله بیامد، هم بر آن

این چنین طعنه زدند آن کافران

که اساطیر است و افسانه نژند

نیست تعمیقی و تحقیقی بلند

کودکان خرد فهمش می‌کنند

نیست جز امر پسند و ناپسند^۲

منظور مولانا آن است که حتی کافران، حقایق کلام پروردگار را «اساطیر الاولین» به شمار می‌آوردند و آن را عاری از حقیقت می‌پنداشتند.

به بیان مولانا کافران به دنبال بیانی بودند که فهم و خرد را در آن جایی نباشد. در واقع خرد کافران در جهان بیکران رمزها و مفاهیم گم شده بود.

در مقدمه‌ی شاهنامه منصوری می‌خوانیم:

میان تاریخ و اسطوره، مرز مشخصی
وجود ندارد و این خود، نشانه‌ای از دو
پارگی جان آدمی است که از دیرباز میان
پندار و واقعیت آمده است

گفته می‌شود داستان در طی زندگی آدمی، حرکت‌آفرین، و تاریخ داستان حیات بشر است. داستان در حاشیه تاریخ به وجود می‌آید و بر آن است تا حقایق تاریخ را با درشت‌نمایی بازگوید و ناگفته‌های تاریخ را بیان کند.

داستان هفت پیکر و خسرو و شیرین نظامی، بهتر از هر تاریخی بازگوکننده‌ی قصه بهرام گور و خسرو و پرویز است.

آشکار است که در برخی از این داستان‌ها و در طول زمان، وقایعی جدا از یکدیگر با هم ترکیب و در داستانی واحد و در وجود یک شخص تجلی یافته است.

در اسکندرنامه‌ها، درباره‌ی اسکندر حقایق زیادی به میان نمی‌آید، اما به شدت با تصورات و باورهای مردم می‌آمیزد و شخصیتی می‌یابد که با واقعیت و هویت وجودی اسکندر متفاوت می‌شود. چنان‌چه باورهای مردم قطب به شکل شهر ظلمات با افسانه‌های

افسانه‌ی کیومرث نشو و نما‌ی دو نژاد اول بشر را در روی زمین تمثیل می‌نماید و به همین جهت برخی از مورخین، وی را آدم ابوالبشر خوانده‌اند

لازم نیست که بدترین اخبار، کهنه‌ترین و پیش پا افتاده‌ترین آنها باشد. آنها که روح حساس ندارند، این حکایات را بی‌ارزش می‌شمارند. این عمل یعنی تحقیر کسانی که پیش از ما زندگی را بدون قصص قابل تحمل بداندند، عادلانه نیست، زیرا حتی در روزگار ما قصه‌هایی هست که قسمتی از وقایع آن عیناً تاریخ است.^۵

اسطوره‌ها نه تنها نموداری نمادین از وقایع اجتماعی و تحولات فکری جوامع انسانی هستند، بلکه در هر زمان و مکان و هر شرایط اجتماعی یا سیاسی قابل استفاده‌اند.

شریعتی در کتاب اسلام شناسی خود می‌آورد که در اساطیر حقیقت

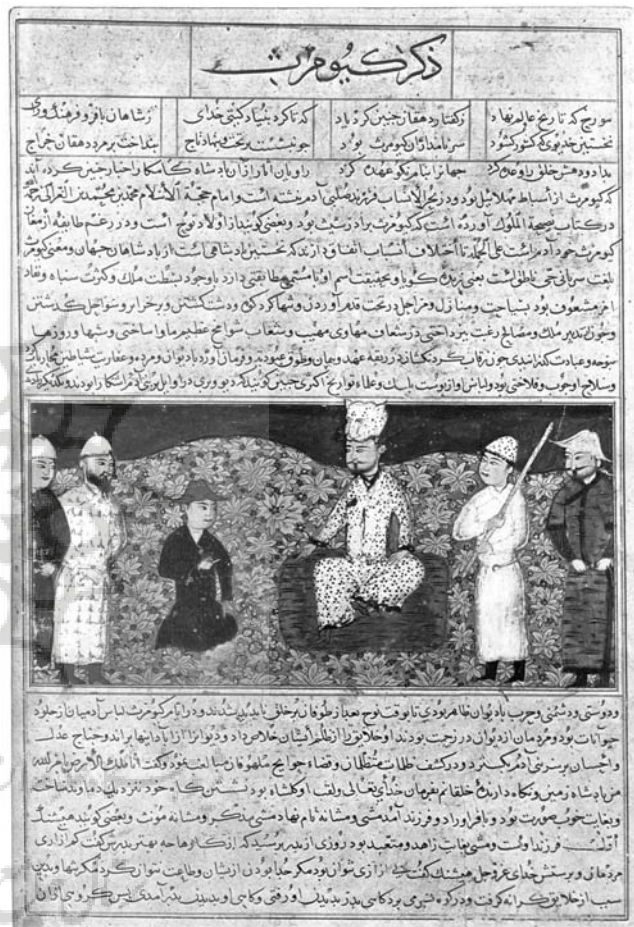
ساسانیان خود را از نژاد گشتاسپ و اسفندیار می‌دانستند بر آنها تاختند و گونه‌ای دیگر آن دورا به نمایش گذاشتند.

گشتاسپ، نمودار یک یک شاهان ساسانی شد که در لباس دین به کارهای اهریمنی پرداختند. داستان رستم و اسفندیار و حوادث پیش از آن بیانگر بسیاری از حوادث دوره‌ی ساسانی است. روشی که خسرو پرویز برای گرفتن تاج و تخت از پدرش پیش گرفت، همانی است که در شاهنامه به گشتاسپ نسبت داده شده است.

هر دو با قهر، راه یک کشور بیگانه، یعنی روم، را پیش گرفتند و هر دو با پشتیبانی دولت روم به سلطنت رسیدند. در برابر حاکمان ساسانی، عامه‌ی مردم رستم را به جای خود، شخصیت دادند تا اگر نه در واقعیت، که در جهان اساطیر دریچه‌ای به سوی حقیقت بگشایند و باستمگران مبارزه کنند.

به این ترتیب مردم ناامید در تاریکخانه‌ی تاریخ به جست و جوی پهلوانی پرداختند که گره گشای رنج‌هایشان باشد. قرعه‌ی فال به نام رستم زده شد تا وی در مقابل قهرمانان دروغین قرار گیرد و رواج دهنده‌ی دین یزدانی باشد تا جایی که ایرانیان در آن زمان پس از خداوند، بر او تکیه کنند.

از شاهنامه برمی‌آید که خاندان رستم، پادشاهی خاندان گشتاسپ را به رسمیت نمی‌شناسد. زال، به هنگام تعیین شدن لهراسپ پدر گشتاسپ، به روشنی در برابر کیخسرو مخالفت می‌کند. به نظر می‌رسد به جای پرداختن به



بیش از تاریخ است. اسطوره داستانی است که در ذهن انسان به وجود آمده است. تاریخ حقیقی است آن چنان که به وجود آورده‌اند، در صورتی که اساطیر، تاریخی است آن چنان که باید به وجود می‌آمد.

به راستی چه حقایقی در این اساطیر وجود دارد که از تاریخ عمیق‌تر و غنی‌تر است و جرم آنها تنها در این است که واقعیت نیافته‌اند.

با نگاه به شخصیت‌های داستان رستم و اسفندیار به نظر می‌رسد مردم زمانی که در مقابل زورگویان شکست را پذیرا می‌شده‌اند عقده‌های درونی خود را به سینه‌ی اسطوره‌ها سپردند و شاید جور و ستم و سیاست و دیانت ساسانیان عاملی شد تا داستان رستم و اسفندیار را برای عقده‌گشایی خود ساختند و یا آن را آن طور که می‌خواستند آراستند. و هم از این رو گشتاسپ و اسفندیار را از پشت غبار قرن‌ها بیرون آوردند و چون

پندار و واقعیت آمده است. نیمی از روان ما آگاه و روشن و واقع گرا است و با معیار تجربه و منطق حقیقت می جوید و شیفته‌ی تاریخ است و نیم دیگر جانمان، نا آگاه و تاریک و وهم گراست و در پناه پندار و جادو، رویا می‌خواهد و فریفته‌ی اسطوره است.

از این رو است که گاه گذشتگان، ایزد و اژدها را از مگاک تاریخ اساطیر درآورده، با پالودنشان از هر چیز وهمناک و مینوی، از آنان پهلوئانان و جبار ساخته‌اند و گاه شاه و دشمنش را از تاریخ دور رانده بر مبنای سخن‌های باستانی اسطوره‌ای، از آنان خدا و دیو آفریده‌اند.

بدین سان گاه حدیث بغان و میونان از زبان یلان و زمینی بان بازگو شده و گاه سرگذشت مردان و زنان به صورت افسانه‌ی خدایان و پریان. آنگاه مشکلی مانده است که دانشمند مجلس نیز نمی‌داند و آن، این‌که آیا مثلاً، مسیح، مردی از جلیله بود که یهودیان به صلیبش کشیدند و یا پسر خدا که از مریم باکره بزاد، و یا این‌که آیا سیاوش، ایزد خورشیدین برکت و فراوانی بود که زندگی و مرگش نمادی از رویش و سترونی موسمی است و یا شاهزاده‌ای بی‌گناه که شاه

ترکان به ناحق خونش بریخت؟ این مشکل بوده و هست و آنچه در ضمن پژوهش‌های مربوط به اسطوره و حماسه، آن را دو چندان می‌کند، عبارت است از دخالت عاملی دیگر یعنی گرایش ذهن پژوهشگر که گاه واقع گرا و تاریخ پرداز است و هر افسانه‌ای را روایتی مغشوش از تاریخ می‌پندارد و گاه وهم گرا و اسطوره ساز است و هر گزارشی حماسی تاریخی را بازگویی منطقی شده‌ی افسانه تفسیر می‌کند.^۴

رستم هر که بوده، جدای از شاخ و برگ‌های اساطیری، حماسی، داستانی فردی از سکاها بوده است که با اسفندیار فاصله زمانی داشته است.

نکته اصلی آن است که چرا این همه شاخ و برگ در اطراف تنه اصلی یک شخصیت واقعی می‌پیچد، و چرا این نوع شاخ و برگ‌ها و چرا هر داستان اساطیری در مسیری خاص به حرکت خود ادامه می‌دهد. چرا پیروان زرتشت رستم را با شخصیتی شکل گرفته از عناصر حماسی، تاریخی و اسطوره می‌سازند تا با اسفندیار و گشتاسب بجنگد، با کسانی که نخستین مروجان و مقدسان دین زرتشت بوده‌اند.

اسفندیار از قهرمانان مقدس دین زرتشت بود. زمان آغازین دین زرتشت را از قرن هفتم تا قرن پانزدهم پیش از میلاد دانسته‌اند. گزارنتوس، دوره زردشت را پیش از لشکرکشی خشایارشا به یونان می‌داند که در این صورت، حدود سال ۱۰۸۰ ق. م خواهد بود.

از طرفی رستم جدای از شاخ و برگ‌های اساطیری، فردی از سکاها بوده که زمان ورود آنان را به شرق ایران، حدود قرن اول یا دوم قبل از میلاد دانسته‌اند.

با توجه به فاصله زمانی موجود میان رستم و اسفندیار (حدود ۵۰۰ سال)، سؤال این است که چه عاملی باعث شد ایرانیان چنین داستانی را در پندار خود شکل بدهند. بنابراین راز داستان رستم و اسفندیار در چیست؟

اما تاریخ چیست؟ اگر ما تاریخ را به واقع بیان کننده راستین حوادث بدانیم، تنها یک سلسله رخداد بیش نخواهد بود. آیا حوادث تاریخی همواره همان گونه اتفاق افتاده که مردم می‌خواسته‌اند؟ آیا حوادث تاریخی در راستای خواسته‌ها و یا سود عامه مردم جریان یافته است.



دیو بالدار برنزی. روح شر. اواخر دوره ساسانی / اوائل دوره اسلامی قرن ۷ م. تا ۸ م.

در دوره‌هایی برای رویارویی با واقعیات تلخ تاریخی، قیام‌هایی رخ می‌داد، و اگر به فرجام منتهی نمی‌شد، مردم در جهان پندار و احساس خود مبارزه‌ی دیگری را آغاز می‌کردند. در این شرایط است که انسان در عالم پندار خود، جهانی مطلوب را می‌آفریند و در پوشش اسطوره، آنچه را که دوست دارد به جای آنچه واقعاً هست قرار می‌دهد.

به بیانی اسطوره بیانگر و بازتاب آرزوها و آمال از دست رفته است و وجدان گروهی جامعه است.

به نظر «پیکار»، اگر چه مطالعات انتقادی تاریخی در مورد اساطیر دقت کرده از ارزش آنها نکاسته است.

آنچه در اساطیر زردشتی و از جمله در بندهشن در مورد کیومرث آمده و فردوسی در شاهنامه درباره هر یک از شاهان پیشدادی آورده شرح حال یک پادشاه نیست، بلکه حیات یک ملت یا یک نژاد مطرح است

تصور کیومرث با آن مشخصات ادبیات پهلوی - که دیگر زیر تأثیر عقاید اسلامی، وجودی نامعقول می نمود به کناری نهاده شده است و او در این کتاب به صورت نخستین خدیوی که کشور گشاد در آمده است.^۸

آنچه در اساطیر زردشتی و از جمله در بندهشن در مورد کیومرث آمده و آنچه از فردوسی در شاهنامه درباره هر یک از شاهان پیشدادی می خوانیم می رساند که مقصود شرح حال یک پادشاه نیست، بلکه حیات یک ملت و یا یک نژاد مطرح است.

این افسانه ها با روایات مذهبی زردشتی نیز به طوری که در کتاب مقدس اوستا و سایر کتب زردشتی مندرج است مطابقت زیادی دارد و به یقین فردوسی به بعضی از کتب زردشتی دسترسی داشته و یا آن طور که خود می گوید این روایات و اساطیر قدیمه را از زبان یک و یا چند موبد دانشور زردشتی شنیده بوده است.

به هر حال خواه در شاهنامه و خواه در کتاب های زردشتی، سرگذشت افسانه وار پادشاهان پیشدادی، پرتوی است بر ادوار قبل از تاریخ نوع بشر و ما را از وضعیت نژادهای پیش از نژاد آریا مطلع می سازد.

افسانه ای کیومرث نشو و نمای دو نژاد اول بشر را در روی زمین تمثیل می نماید و به همین جهت برخی از مورخین، وی را آدم ابوالبشر خوانده اند. اسطوره کیومرث و مبارزه ای که میان فرزند او و دیوان درمی گیرد به نوعی یادآور داستان آدم و اختلاف هابیل و قابیل است که گویی با داستان کیومرث، دو تصویر از یک منظره واحد را به نمایش می گذارد.

در اسطوره کیومرث جنگ بر سر قدرت و فرمانروایی و مبارزه برای به دست آوردن سرزمین های بیشتر و در هابیل و قابیل نزاع بر سر زنی زیباست که در اساطیر اغلب رمزی از افتخارات ملی، ایده آل های والا و مالکیت است، همان گونه که «هلن» در ایلیاد و ادیسه، «هما و به آفرید» دختران گشتاسپ در نبرد ارجاسپ تورانی با ایرانیان و «ارنواز و شهرناز» دختران جمشید در اسطوره ضحاک، همین نقش را برعهده دارند.

اما هوشنگ که جانشین کیومرث می شود به کشاورزی رونق



ضحاک نشسته بر تخت

رستم با توجه به فاصله زمانی اش، بی شک نمی توانسته با اسفندیار به نبرد برخیزد، اما در اساطیر گاه زمان فشرده می شود. گاه حوادث در اساطیر در بخشی از زمان با وقایع زمانی دیگر تلفیق می شود. چنان چه بزرگان و شاهزادگان حکومت اشکانی چون گیو، گودرز، گرگین میلاد، طوس و... در بخش پهلوانی شاهنامه دیده می شود که حوادث روزگار آنان و شخصیت هر یک با اندکی دگرگونی در حاشیه سرگذشت کیانیان و خاندان رستم دیده می شود، اما در جای خود از آنان خبری نیست.

در شاهنامه و متون کهن ایرانی شخصیت شاهان پیشدادی، صورتی کاملاً اسطوره ای دارد. کیومرث هم نخستین پادشاه و هم نخستین انسان است. «در اسطوره های کهن، کیومرث نمادی از انسان است و مشی و مشیانه، نخستین مردم اند، اما در شاهنامه،

در همین رابطه و در اشاره به داستان ضحاک از قول سرکاراتی داریم:
 اسطوره رویارویی پهلوان و اژدها می تواند تعبیری از تقابل و رویارویی
 هزاران واقعیت متضاد و دوگانه زندگی و گیتی و ذهن آدمی باشد، تقابل
 روشنی و تاریکی، سیری و گرسنگی، جوانی و پیری، داد و بیداد، مردمی و
 ددمنشی، آزادی و بندگی و بالاخره، شکوهمندترین پهلوان پهلوان ها و
 مخوف ترین اژدهایان یعنی: زندگی و مرگ»^۶
 به نظر سرکاراتی هر گونه بحث و بررسی درباره اسطوره اژدها و نبرد یک
 پهلوان با آن به پاسخی قاطع نمی انجامد و حتی ممکن است توجیه و تحلیل

در زامیاد یشت «کرده هفتم» اژی دهاک یکی از چالاک ترین
 پیک های اهریمن است که برای به دست آوردن «فر» با آذر، یکی
 از دستیاران توانمند سپند مینو به مبارزه برمی خیزد اما از او شکست
 می خورد.

این باور وجود دارد که اصل افسانه اژدها مربوط به تجسم
 عوامل طبیعت است و اژدهای سه پوزه همان اژدهای توفان است
 که در ودا، رب النوع نور با او در ستیز است و در اوستا، ایزد آذر با او
 مبارزه می کند.

درباره مفهوم مار یا اژدها که قدیمی ترین شکل نمادین
 اسطوره ای است می خوانیم:

«مرحله ای که متعاقب دوره بزرگ مادری پیدا می شود،
 معروف به نبرد با اژدهاست. در این مرحله که در کلیه اسطوره های
 جهان دیده می شود، آگاهی «من» در نبرد با ناخود آگاه که
 همان اژدها باشد، پیروز می شود و مبدل به «من» قهرمان
 می شود. جدایی از والدین اساطیری نبرد با اژدها، دگرگونی
 آگاهی یعنی نضج گرفتن آن از جمله صفات این مرحله
 است»^۷

موجود اهریمنی سه سر، سه پوزه و شش چشم اوستا
 در شاهنامه نام یک شاهزاده است که بعدها دو مار بر
 دوش او می رویند و بدین ترتیب صفت وی با صفت
 اژدهای اوستا یکسان می شود، زیرا ضحاک با دو ماری
 که در وجود خود دارد، در مجموع دارای سه
 سر، سه پوزه و شش چشم می شود.

اما مسلم آن است که انسانی با این صفات
 و حکومت هزار ساله، وجود خارجی نمی تواند داشته باشد. به بیانی
 مردم ایران خواسته اند که جهانی از حقایق تاریخی و دریایی از
 دردها و احساس های خود را در سینه داستان ضحاک به یادگار
 بسپارند تا روزگاری چهره زمانه آنان و نقش آن همه بدبختی و رنج
 آنان برای آیندگان مشخص شود و اینک ما پس از چند هزار سال،
 در برابر این آئینه اسرارآمیز به آن همه نقش های عبرت آموز خیره
 می شویم.

ضحاک نه یک پادشاه که
 نمادی از یک سلطه ی هزار

ساله از اقوام سامی و اعراب بر ایران است. و تجسم یک نژاد یا یک
 دوره در وجود یک شخص در اسطوره ها به کرات دیده شده است.
 کیومرث، هوشنگ، تهمورث، جمشید یک شخصیت تاریخی به
 شمار نمی روند که نماینده ی دورانی خاص از زندگی ملت ایران
 هستند.

مفهوم زمان

از سویی زمان نیز همچون بسیاری از پدیده ها در اساطیر
 مفهومی ویژه دارد که تفسیر و تجسم آن تنها با زبان و معیارهای
 اسطوره ای امکان دارد، زیر در آن سوی چهره ی اعداد و ارقام،
 حقایق ویژه ای نهفته است که بدون توجه به کیفیت ها و رمزهای
 هر اسطوره، مقدار حقیقی آن درک ناشدنی است.



ما به نوعی به تحدید و کاهش معنی اسطوره بینجامد.
 اما بی تردید نمی توان از کوشش برای شناختن «چراها» ی اساطیر
 دست برداشت زیرا بسیاری از حقایق تاریخی و اجتماعی پوشیده خواهد
 ماند.

نبرد پهلوان با اژدها در اسطوره های بسیاری از ملل دیده می شود. در
 نظر انسان قدیم، اهریمن مظهر پلیدی به شمار می آمد که برای رنج دادن
 آدمی و تباهی جهان به وجود آمده است.

در اساطیر باستانی هند، ایندرا با اژدهایی چون ورترا می جنگد و در
 اساطیر ایرانی فریدون با ضحاک و نبرد گرشاسب، رستم، اسفندیار، بهمن،
 اردشیر با اژدها.

در آبان یشت و بهرام یشت از اژدهایی سه پوزه و سه سر و شش چشم یاد
 می شود که اهریمن آن را برای تباهی جهان پدید آورده است. در بند ۲۹ آبان
 یشت از اژدهایی سه سر، سه پوزه و شش چشم به عنوان دیوی یاد می شود که
 در سرزمین بابل حکومت می کند. پیروزی فریدون بر ضحاک و صفات
 اهریمنی اژی دهاک در بند ۴۰ بهرام یشت، یا بخشی از یسنا که درباره ی
 فریدون آمده است:

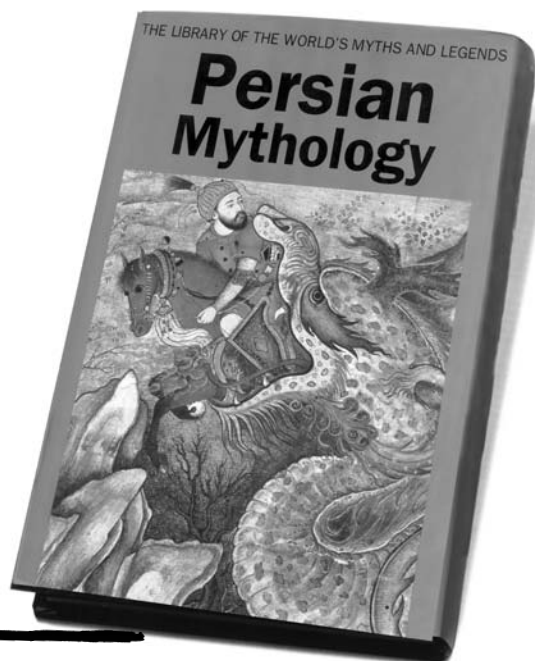
«کسی که اژی دهاک سه پوزه، سه سر و شش چشم، آن دارنده هزارگونه
 چالاکي، آن دیو بسیار نیرومند دروغ، آن آسیب جهان و زورمندترین دیو
 دروغی را - که اهریمن برای گزند جهان خاکی و مرگ راستی پدید آورد -
 فروکوفت و کشت.»

هم‌سندی رسیده است به شکل اسطوره بوده است.
بنابراین ضروری است از کنار اسطوره‌ها که اصیل‌ترین انعکاس
وجدان اجتماعی و باورهای مردم در روزگاران گذشته است نباید به
سادگی گذشت و باید قفل رمزهای آن را در حد توان باز کرد.

پانویس‌ها:

۱ - یکی از خوارج سیستان که در زمان هارون الرشید، سال‌ها با
علی بن عیسی حاکم خراسان و سایر خلفای عباسی جنگید و
بخش‌هایی از ایران را از پرداخت مالیات و خراج به عباسیان معاف
کرد.

۲ - مثنوی معنوی، چاپ نیکلسون، ص ۲۴۱-۲۴۲



می‌دهد و از این لحاظ نیز همانندی اساطیر ایرانی با اسطوره‌های
سامی روشن می‌گردد، چه در آنجا نیز، به باور پژوهشگرانی چند،
نابودی هابیل نشانه‌ی تحول زندگانی انسان از حالت گله‌داری به
صورت کشاورزی شمرده می‌شود. در تورات «سفر پیدایش» بر کشاورز
بودن قائن (= هابیل) تصریح شده است. اما به روایت شاهنامه
هوشنگ دومین پادشاه اساطیری ایران کشاورزی را رونق می‌دهد.

وقایع زمان هوشنگ می‌تواند تجسمی از زندگانی سومین نژاد
اصلی بشر باشد. چنانچه هوشنگ برای کشتن ماری سنگی انداخته و
آن سنگ به سنگ دیگری برمی‌خورد و به این ترتیب آتش پیدا و جشن
و پرستش آن معمول می‌گردد.

از سومین شاه اساطیری ایران تهمورث نیز که به «زیناوند» و گاه
«دیوبند» معروف است، در کرده پنج‌م از سرودهای گائاه‌ها از وی بسیار
به نیکویی یاد شده است. در تاریخ بلعمی (جلد نخست، ص ۱۲۹) از
تهمورث یاد شده که ابلیس و دیوان را فرمانبردار خود ساخت و آنها را از
آدمیان جدا کرد.

در شاهنامه نیز از او بسیار یاد می‌شود و کارهای فراوانی به او نسبت
داده می‌شود. و اما جمشید مهم‌ترین شاه پیشدادی که شکوه و وسعت
ایران به اولی درجه رسید. رویدادهای زمان او را، اگر از پاره‌ای امور
بگذریم، در اساطیر سامی نیز دیده می‌شود.

در اساطیر ایران جمشید را از گناه کاران دانسته‌اند. در گائاه‌ها (هات
۳۲) زردشت جمشید را به دلیل این که برای خشنودی مردم، گوشت
خوردن را به آنان آموخت، گناهکار دانسته است. در روایات پهلوی
(فصل ۳۱) آمده است که جمشید در اوج قدرت، ادعای خدایی کرد و در
نتیجه بر پریشانی افتاد و به دست دیوان هلاک شد. در شاهنامه نیز به
همین امر اشاره می‌شود.

بی‌شک شناخت رمزهای اساطیری کاری است نیازمند نگاه به
اعماق رمزها. و برای یافتن و جرقه‌هایی از حقیقت به ویژه در مورد
دوره‌های باستانی. که اصولاً تاریخ مکتوبی به دست ما نداده است و اگر

۳ - گنجینه‌ی سخن (جلد ۱). ذبیح‌الله صفا، دانشگاه تهران، ص ۱۶۱

۴ - مجله‌ی دانشکده ادبیات مشهد. بهمن سرکاراتی، سال ۱۲،
شماره ۲، صص ۱۶۱-۱۶۲.

۵ - فرهنگ اساطیر یونان و روم باستان. شارل پیکار، ترجمه احمد
بهمنش، ص ۱۹

۶ - پهلوان از درکش در اساطیر. بهمن سرکاراتی

۷ - داریوش شایگان. مجله الفبا، شماره ۵، ص ۱۷

۸ - اساطیر ایران. مهرداد بهار، چاپ اول، ص ۴۷